

ملی در آن حضور دارند. در اینجا آن بخش از بوروکراسی که منافعش ایجاب می‌کند و قدرت کافی برای پیشبرد سیاست‌های خود دارد، نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌ها ایفا می‌کند. ضمناً سطح تحلیل فردی در این ساختار بسیار مهم است. به عنوان مثال، اگر در سال ۲۰۰۳ به جای جورج دبلیو بوش، آل گور از حزب دموکرات رئیس جمهوری می‌شد، جنگ سال ۲۰۰۳ علیه صدام که بسیاری از چیزها را تغییر داد، رخ نمی‌داد. بنابراین، در نظام سیاسی آمریکا باید این سطح تحلیل فردی به عنوان یک مینا مدنظر قرار گیرد. اگر این مقدمه را در ذهن داشته باشید، برای درک اینکه الان در چه نقطه‌ای قرار داریم و چرا قرار گرفتیم و آینده چه خواهد شد، من معتقدم همه چیز به روی کار آمدن باراک اوباما در آمریکا برمی‌گردد. این روی کار آمدن یک سیاه‌پوست در آمریکا برای اولین بار بود که به ریاست جمهوری رسید؛ چیزی شبیه هر غیرممکن دیگری در تمام دنیا. اینکه چرا به قدرت رسیدن اوباما مهم است و چه معنایی دارد را می‌توان در چهارچوب مفهومی «تفسیر از رمانتیسیم آمریکایی» درک کرد. فرهنگ سیاسی غالب در آمریکا از تفسیری که بر رمانتیسیم آمریکایی گذاشته می‌شود، نشأت می‌گیرد.

قبل از اوباما، تفسیری که از رمانتیسیم آمریکایی شکل گرفته بود، توسط ریگان ارائه شده بود. رمانتیسیم آمریکایی عنوان می‌کند که سیاست در آمریکا حکم یک تئاتر را دارد که شامل سه رکن بازیگر، بازی و صحنه است. هر کسی که بتواند یک قرائت جدیدی از این رمانتیسیم ارائه دهد، شایستگی این را دارد که یک رئیس جمهوری با تفکر جدید در آمریکا باشد.

قرائتی که ریگان از رمانتیسیم آمریکایی ارائه داد، به دلیل شرایط خارجی مانند اشغال افغانستان توسط شوروی و انقلاب اسلامی در ایران، محافظه‌کارترین قرائت از این رمانتیسیم بود که در واشنگتن حاکم شد. ریگان گفت که رمانتیسیم آمریکایی مانند یک تئاتر است که در آن بازیگر نقش اصلی، قهرمان است. در آن زمان، آمریکا به قهرمانی نیاز داشت تا اصلاح امور دنیا را به پیش ببرد. فیلم‌های وسترن در آمریکا بسیار محبوب بودند و نشان می‌دادند که آمریکا به قهرمانانی نیاز دارد که مسائل را حل کنند.

اما اوباما در سال ۲۰۰۴، زمانی که در سنای آمریکا بود، یک روایت جدید از رمانتیسیم آمریکایی ارائه داد. او گفت که شما نیازمند قهرمان نیستید، بلکه باید صحنه را درست کنید. اگر بتوانید صحنه را

بازتعریف کنید، هر کسی می‌تواند قهرمان شود. او خود نیز چهار سال بعد به عنوان نمونه‌ای از این روایت، رئیس جمهوری شد. در آن زمان، برخی از متفکران آمریکا گفتند که او اولین رئیس جمهوری سیاه‌پوست آمریکا خواهد بود.

معنای روی کار آمدن اوباما را جوزف نای این‌گونه تفسیر کرد که این صرفاً به معنای جایگزینی یک رئیس جمهوری با دیگری نیست، بلکه اوباما معنا و مفهوم ریاست جمهوری را از فرماندهی به رهبری تغییر داد. در دوره اوباما، دیگر کمتر از قهرمان‌های فیلم‌های وسترن صحبت می‌شد. نکته مهم‌تر این بود که اوباما به عنوان یک رهبر در بطن جامعه و در بین مشاوران و در سطح جهانی عمل می‌کرد، نه به عنوان یک فرمانده مانند ریگان.



ریگان گفت که رمانتیسیم آمریکایی مانند یک تئاتر است که در آن بازیگر نقش اصلی، قهرمان است. در آن زمان، آمریکا به قهرمانی نیاز داشت تا اصلاح امور دنیا را به پیش ببرد. فیلم‌های وسترن در آمریکا بسیار محبوب بودند و نشان می‌دادند که آمریکا به قهرمانانی نیاز دارد که مسائل را حل کنند.

یعنی صرفاً این تغییر دیدگاه منجر به توافق ایران و آمریکا شد؟

در زمان اوباما، اتفاقات مهمی هم در ایران رخ داد. برای اولین بار، تفکری در آمریکا ظهور کرد که می‌خواست روابط با ایران را بهبود بخشد. در ایران نیز افرادی مانند روحانی و ظریف در قدرت بودند که برای مذاکره با آمریکا آماده بودند و بر آن پافشاری کردند. اوباما در داخل آمریکا کاری بسیار مهم انجام داد و هدف اصلی او این بود که ایران را از یک دشمن شناخته شده برای همه جناح‌ها به یک کشور قابل مذاکره تبدیل کند. پیش از او، تفاوت جناح‌بندی‌ها در آمریکا در این نبود که کدام یک ایران را دوست دارد، بلکه در این بود که کدام یک ایران را کمتر یا بیشتر دشمن می‌دید.

اوباما تلاش کرد تا تصویر ایران به عنوان یک دشمن را عوض کند. او گفت که ما با ایران مشکلاتی داریم، اما می‌توانیم در منطقه با ایران همکاری داشته باشیم. او اصطلاح «تعادل استراتژیک» را به کار برد و گفت که ما می‌توانیم با ایران تعادل داشته باشیم، نه اینکه همیشه دشمنی استراتژیک داشته باشیم. این مهم بود، زیرا او می‌خواست نیروهای آمریکا را از خاورمیانه خارج کند و به سمت چالش اصلی یعنی چین برود.

او گفت که اگر با ایران تعادل برقرار شود، می‌توانیم راحت‌تر نیروهایمان را خارج کنیم و به سمت چالش اصلی برویم. اما مانع هسته‌ای وجود داشت. اوباما خط قرمز شش رئیس جمهوری قبلی را پشت سر گذاشت و غنی‌سازی را در خاک ایران پذیرفت. این پایه‌گذار برجام بود که در آمریکا شکل گرفت و در ایران

